

عش بهر قتل مردان کار (۴) مکن در جهان خویش را شرمسار  
هرگاه از جان و مال خود توقع داشته باشی باید از بلده همدان در حرکت آمده  
روانه بغداد گردی، و الا آماده ورود [ما] و دریافت ملاقات باش و نامه را محبوب  
فرستادگان و فرخ پاشا ارسال نمود.

چون فرخ پاشا با جمعی دیگر وارد حضور عثمان پاشا گردید، شرح حالات و رسیدن  
امیر صاحبقران و سفارشات آن را تقریر نمود. [عثمان پاشا] بعد از مطالعه نامه گفت:  
مردن به از این زیستن است. مردم سرعسکران روم را فرمود که با سپاه دریاجوش  
در حرکت آمده، در خارج قلعه نزول نمایند. و به احضار قشون و سپاه اطراف و نواحی  
امر فرمود. در مدت چهارپنج یوم قریب به هشتاد هزار سوار جرار از آن طایفه مجتمع  
گردید. و عثمان پاشا با توپخانه آراسته و دلیران نوحاسته در مقام حرکت درآمده منتظر  
ورود لشکر ظفر شکوه [شد].

اما نادر صاحبقران چند پومی در آن حدود توقف نمود تا اینکه بنه و آغزقاردوی  
ظفر قرین رسید، مقارن این، خبر جمعیت عثمان پاشا را رسانیدند که با موازی هشتاد  
هزار کس مستعد محاربه است، چون آن خسرو جهانگیر از تدارک رومیه اطلاع یافت  
از آنجا در حرکت آمده در مقابل جنود نکبت نمود رومیه نزول اجلال فرمود، و آتش  
خوف و هراس در بواطن آن گروه برافروخت. و در آن شب فوجی از بهادران رستم‌وش  
را به طایفه‌داری سپاه بازداشت، و با اعیان امرا و وزیده مقربان بساط والا چگونگی  
ترتیب رزم [را] قرعه مشورت بر صحیفه اندیشه کشیدند.

و از آن طرف عثمان پاشا نیز با تیمور پاشا که به فرموده سلطان روم سرعسکر  
مأمور ایران شده بود، و در نواحی مراغه و ایروان و اردلان و همدان و گیلان، و در آن  
اوان در نزد عثمان پاشا بسر می‌برد، لاف و کراف زیاده از حد می‌زد [به مشورت  
پرداخت]. تیمور پاشا الحق که در شجاعت و دل‌آوری و تمهیدات جنگ و ممرکه آرای  
ثانی امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان نورالله مرقده بود، اما زور و قدرت  
و حشم و لشکر با طالع خدانا نادری چه تواند کرد. چنانکه مشهور است:

چو طالع [بد] ز خرواری هنر به اگر طالع نباشد باز هنر به؟  
و با سایر سرکردگان و سنجق بیگیان خود مشورت نموده، جماعتی را به طایفه‌داری  
باز داشت.

و از هنگامی که شب زنده‌داران سپهر برین، دیده حسرت بر سطح زمین دوخته  
داشتند، آن دو گروه در غایت حزم و پاس با اندیشه و امید و هراس سعی می‌نمودند،  
و صاحبی که خسرو زرین لوای طارم نیلوفرین به عزم رزم سپاه انجم برشدیز چرخ  
چهارم برآمد، و رایت بیضا آیت صبح برکنار هضمار افق نصب فرموده، تیغ زرانندود  
از نیام شام بیرون کشید مؤلفه

دم صبح کاین پرتو آفتاب یی‌فکنند از روی زرین، نقاب  
جهان را سراسر منور نمود ز ظلمت برون رفت چرخ کبود  
دلیران جنگی و نام آوران همه کینه خواه و همه پهلوان

هنه با تبرزین، همه نیرزدار  
 یکی بسته بر خوبستن ضربتنگ  
 که گیرد ز دشمن بدان انتقام  
 هراسنده گردیده چرخ کبود  
 شده جمله بر یکدگر خشمگین  
 برآمد به هم گردش آسمان  
 زمین و زمان را به هم بیخندند  
 زمین لاله‌گون شد هوا پر زغم  
 برآمد ز گردون که این است جنگ  
 چو خورشید از جانب آسمان  
 که گیرد ز عثمان پشه انتقام  
 ز فر شهنشا گردید آب  
 به اقلیم عالم چه قادر شده  
 شده نادرالعصر این روزگار  
 چو نادر یکی پادشه در وجود  
 برآورد احسن ز کروبیان  
 [من] الله بدان ساز شد  
 دلبران به میدان و کین خواستند  
 به دستش احمدی چو گردون بنفش  
 چو دریای پر شور و پر خشم و کین  
 پیاد به فرمان شاهنشاهان  
 روان گشت بر جانب کارزار  
 به میدان درآیند و نام آوران  
 کشیدند صفها به پهلوی هم  
 زمین شد چو دریای آتش به جوش  
 که خورشید گردید یکر نهان  
 ز سم ستوران گردون سوار  
 ز هر سو نمودار شد مهر و ماه  
 به نر سخن کن به شاهان درود

شدن جمله بر اسب جنگی سوار  
 یکی با تفنگ و یکی با خدنگ  
 یکی بسته شمشیر الماس قام  
 یکی با نجق دیگری با عمود  
 دلبران جنگی در آن روز کین  
 ز غریدن و نعره پر دلان  
 دو لشکر ز جا مرکب انگیختند  
 ز فریاد افغان اسب درم  
 صف معرکه پر ز تیر و تفنگ  
 برآمد ز جا نادر خروان  
 به پشت تکاور چو بنهاد گام  
 زمین و زمان گشت در اضطراب  
 قضا گشت: نادر، چه نادر شده  
 ز لطف خداوند پروردگار  
 نیامد در این زیر چرخ کبود  
 چو رو کرد سوی سپاه گران  
 در فتح از هر طرف باز شد  
 ز هر دو طرف صف بیاراستند  
 سر سروران نادر تاجبخش  
 پیاورد رو سوی میدان کین  
 که کوبد سر سروران جهان  
 به تندید و غرید آن شهریار  
 بفرمود از هر طرف پر دلان  
 دلبران جنگی چو شیر درم  
 سفی پر ز کین و صفی پر ز جوش  
 چنان گرم شد گردش آسمان  
 دگر باره گردید شب آشکار  
 ز رخسیدن خود و فر کلاه  
 از این گفتن نظم آصف چه سود

القصه فرمانفرمای ممالک ایران، و آن خسرو صاحبقران پای دولت در رکاب  
 ظفر انتساب در آورده، به عزم صف آرای و میداننداری عنان همت به طرف کارزار عطف  
 ساخته، میمنه و میسر را به وجود ذیجود اعتمادالدوله العلیه العالیه طهماسب خان جلابر  
 و رضاقلی بیگ چشمگزک و حاجی سیف‌الدین خان بیات و بسیاری از دلبران کارندان و  
 سرداران و بزرگان میمنت‌نشان متانت داده، علیقلی بیگ سرورلو و امیرخان قرقلو، و  
 محمدبیگ مروی را به جهت شرباشرانی در دو دانگه میدان قرار و آرام داده، نواب

ساجقزانی خود در میانه قلب چون خورشید خاوری در افق چرخ نیلوفری قرار و آرام گرفت.

و عثمان پاشا حدود جنود خود را به مردان کار دیده و دلیران کار آزموده متانت و استحکام داده، میمنه و میسرۀ لشکر خود را به تیمور پاشا و جفال پاشا و حسن اوغلان قرار داده، قلب و مقدمه تمسین فرموده، اطراف و جوانب خود را توپخانه قرار داده، و در محاذی عراده شتران بارکش را به تمام جمع نموده، به زنجیر و طناب بر یکدیگر بستند. به جهت اینکه هر کس عنان هوادی فرار تابد، راه گریز را مسدود یافته، باز به مهر کتۀ جنگ شتابد. لمؤلفه

چو دولت تهر گردد از خاندان دهد شیر جنگی ز روبه نشان  
سر فتنه باز آورد روزگار کند پادشاهان را خوار و زار  
اگر چون ستاره درخشان شوی چو برکت دولت، هراسان شوی  
اگر لشکر و کشور بحر و بر بفرمات آید همه سر به سر  
اگر گنج قارون و پرویز شاه شود جمع با دولت و بخت و جاه  
چو دولت به نکتۀ موقل شود خرننگ هم از تو افضل شود

و چون آن دوسپاه گران تسویه و تعین مکان در آن ساحت محشرشان قرار دادند، از دو جانب صدای کوس جنگ و غریب و نفیر رعد آهنگ و آواز داروگیر و غلغلۀ مهنیل مرکبان از فلک انبیر در گذشت. دلیران نامجوی و نیرد آزمایشان تندخوی نادیمایان جلادت عنان [را] در مضمار مردانگی گرم جولان ساخته، گرد نبرد روی مهر و ماه را تیر و تار گردانیدند. نیزه داران نیز جنگ به مضطربانۀ نیمان آهنگ ایواب خروج بر روی ارواح مجبوسه معاندین دین گشودند. و تیغ آزمایشان فرخاشجوی به هر ضرب شمشیری شری برینۀ عدم روان ساختند، و سخت کمانان فولاد بازو به هر زخم تیری نهنگی به لجه خون در انداختند، و قدر اندازان تفنگ به هر تیری پلنگی را بر خاک می انداختند، و توپچیان در آتش افروختن توپهای رعد آهنگ اژدر آثار خرمن وجود گروهی از مخالفان را می سوختند، و خمپاره چنان ستاره نشان به هر تیری یتیمی ویران می نمودند.

چون یکجند جدال و قتال بر این منوال بود، و وصال شاهد فتح و ظفر در حلقۀ تمشیت قضا و قدر مستور، و به هیچ یک از طالبان نصرت نوید امید نرسند که غازیان شجاعت نشان قزلباش تیغهای یمانی و هندی از نیام کشیده، به هر حمله گروهی را از پا در آوردند، و به هر ضرب عنانی گروهی بر خاک رزمگاه خوابانیدند.

و از آن طرف دلاوران رومیه در صدمات حملات شیران بیستۀ هیجا و نهنگان لجه و غا بای نیات و قرار استوار نباشته، به قدر وسیع در محاذله می کوشیدند، و بسیاری از حریفان بزم رزم ساغر حیانتان از پادۀ ممت لبریز شده، بر مساط فنا غلتیدند. لمؤلفه چنان آتش فتنه بالا گرفت که از شعله اش آسمان را گرفت  
زهر سو دلیری زمرکب فتاد سر خوشتن را چه بر باد داد  
سر و دست گردان فیروز جنگی بیفتاد از ضرب تیر و تفنگ

سما لاله گون شد زمین پرزخون

ز بس کشته بر روی هم پشته گشت زمین شد سما و سما گشت دشت  
 القصه از هیاهوی گردان و «نیلیم، نیلیم» زخم‌داران و «قاج، قاج!» بی‌حگران  
 که به‌سمع خسرو صاحبقران یعنی نادر دوران رسید، آتش غضب قیامت لهب در اشتعال  
 آمده، عمود خارا شکن عداوت‌افکن را گرفته، والتفات به‌توپخانه و زنبورکخانه ننموده،  
 متوکل‌ا علی‌الله با سه هزار کس از غلامان بهرام صولت و غازیان تهمتن صفت، دست به‌تبع  
 و ستان نموده، برسمندان تیزرفتار چون شاهباز تیز پرواز که به‌قصد صید تیهو و دراج  
 بال گشاید، عنان سبک روح به‌جانب مخالفین تافته، رایب اقتدار به‌اوج سهر دوار  
 رسانیده، به‌اقبال بی‌زوال به‌اندک [مدتی] بنای ثبات آن تیره‌بختان را برهم نوردید.

تیمورپاشا هرچند در آن معرکه پر بلا لازمه سعی و جهد را به‌عمل آورد. فایده‌ای  
 بر آن مترتب نشده، لاعلاج بربک ست اردوی عثمان پاشا برقله جبلی متحصن گردید.  
 و چون عثمان پاشانشکر خود را قتل و علمهارا سرنگون مشاهده نمود، ناچار از معرکه  
 کارزار به‌امید اندک و خوف‌بسیار، چون روبه از حمله صاحبقران شیر شکار، طریق فرار  
 اختیار نموده، به‌طرف بغداد عنان با امید بی‌جولان درآورد. و تیمور پاشا در آن جنگ  
 از عار فرار اندیشه نموده، در محاربه می‌کوشید، چون فرار عثمان پاشا را شنید،  
 آن نیز مترنزل گردیده با معدود چند به‌طرف آذربایجان رفت.

و نسایم فتح و فیروزی از مهب «انا فتحنا لك فتحا مبینا» بر رایب نصرت آیت  
 وزید. و نکهت روح پرور ظفر و نصرت از ریاض توفیقات ملك علام دعید، و گریختگان  
 معرکه کارزار بعد از آنکه به‌صف مرکز عراده شتران بارخانه که در نایره اردو  
 بر یکدیگر بسته بودند رسیده، طریق گریز مسدود یافتند، سراسیمه و مضطرب گشته  
 از عقب غازیان نصرت‌قرین با تیغهای هندی بسر وقت ایشان رسیده، همگان را طعمه  
 سباع و ضیاع گردانیدند. و اندکی از خون گرفتگان که از اطراف راه گریز یافته  
 [بودند]، رودخانه‌ای پیش آمد که هر یک از سپاهیان که مرکب در آن آب راند، مرد  
 و مرکب غریق بحر فنا گردید، و هر گمراه که قدم در آن نهاد کشتی زندگانش به‌غرقاب  
 فنا افتاد.

القصه در آن روز محضت‌اندوز، بسیاری از جنود تراکه به نیروی دولت  
 قاهره به‌دست غازیان شیرگیر کشته گردیدند. والد فقیر ذکر می‌نمود که در آن جنگ  
 عدد قتیلان بهسی و دوهزار کس از عثمانیان رسیده بود.

بالجمله غنایم بی‌حدومر از: اسبان راهوار و شتران باربار و استران برقر رفتار  
 و اجناس و امتعه نفیسه و ظروف و اوانی زر و نقره و خیم و فروش گرانمایه، آن‌مقدار  
 نصیب غازیان شیر شکار گردید که محاسب وهم از تعداد آن عاجز بود.

پادشاه بنده‌تواز بعد از مراسم حمد جناب کبریا بدین فتوحات، در همان منزل  
 قبله چتر بارگاه به‌اوج مهر و ماه افراخت. دلاورانی که در روز هیجا در دفع مخالفین

۵- (= چه‌کم، چه‌کنم؟) ترکی است.

۶- (= بگریز، بگریز!) ترکی است.

سمت سرعت در میدان جلالت جهانیده مراسم کوشش و اجتهاد به تقدیم رسانیده بودند، معطایای آمال ایشان را از متاع احسان و عاطفت گرانبار گردانیده، دست دربانوال بسه انعام و بخشش گشود، و هریک را فراخور مرتبه خوشحال و مستمال ساخت.

آن شب در نهایت انبساط بساط گسترانیده، و صباح دیگر که غره صباح سعادت بود رایت عظمت و کشورستانی به جانب همدان معطوف ساخت. چون از آن منزل در حرکت آمد، سرکردگان و سرخیلان واعزه و اشراف همدان به استقبال آمده به شرف خاکبوس مشرف گردیدند، و در رکاب ظفر انتساب وارد همدان گردیدند.

و چند یومی در آن حدود توقف، و چاپاران به اطراف ولایات خراسان جهت گرفتن ملازم و جمع آوری خزاین ارسال، و ارقام مطاعه قلمی فرمود که بعد از ورود موکب سعد کوکب به آن ولایت، به عزم تنبیه معاندین هرات عازم خواهیم گردید.

و شرحی به والی کرمانشاه اعلام نمود، که از طایفه عثمانلو در آن حدود فرمانروا بود، که باید تأمل [نموده] در حرکت آمده، عازم صوب مقصد گردد، والا آماده محاربه باش، که آنچه بر سر عثمان پاشا آمد، بر سر تو نیز خواهد آمد.

اما چون از آن جانب پاشای مذکور شکسته وارد دارالسلام بغداد [شد]، و به نزد احمد پاشا والی آن ولایت رفت، گماهی وقایع ماضیه و تسلط و اقتدار نادری را تقریر نمود، مشارالیه چگونگی حادثات را عرضیه داشت درگاه فریدون پارگاہ سلطان احمد<sup>۲</sup> که در آن مرز و بوم فرمانروای ممالک روم بود [نمود]. و چاپاران دیگر به نزد گنجعلی پاشاه والی تبریز و تیمور پاشا سرعسکر و سایر حکام و ضابطان ولایات آذربایجان، که به تحت تصرف ایشان درآمده بود، فرستاده اعلام داشت که: احتمال دارد توپوز خان از همدان عنان بدین نواحی معطوف دارد، باید خالی از احتیاط نبوده، تدارک حرب و بیکار را ساخته و آماده باشند، که عنقریب از درگاه قیصر لشکر بی حد و مره به معاونت می رسد، و دفع شر آن به آسانی میسر می شود.

چون نامه احمد پاشا به آن حدود رسید، قبل از آن مشارالیه [تیمور پاشا] بقدر سیچهل هزار کس از سپاه عثمانلو که در نواحی مراغه و اردلان و ارومی و سلدوز و صاین قلعه [بود] سرجمع نموده، بنه و آغرق را در قصبه گودل<sup>۱</sup> مراغه گذاشته، به قرب ده دوازده هزار سوار انتخاب نموده، به عزم اینکه چون امیر صاحبقران ایلغار نموده، دستبردی به لشکر قیامت [اثر] نماید، از مراغه به اردلان آمده در آن حدود نیز نامداران سپاه را مجتمع نموده، در تدارک اسلحه و یراق بود.

و در کمرگاه جبل آن نواحی چمنی بود که در طراوت و مغرمی رشک بوستان ارم، و سبزه و ریاحین چون زهره گرانها در صحن آن چمن فرش گسترانیده، و آب به طریق گلاب در آن سبزه زار به غلتیدن درآمده [بود]. القصه منزل دلگشا و خوش آب و هوایی به نظر تیمور پاشا درآمده، قضا کمند برپای پرشور و آن سرپرغرور بسته،

۲- اصل: سلطان محمود.

۱- ظاهراً صحیحش: ممطقی پاشا.

۹- بخش گادول، در جنوب غربی مراغه، مرکز آن ملک کندی (= ملکان).

چنان مقدر گردید که چند یومی به‌هوای سپر و گنت و تماشا و شکار در آن صحرا  
بسر برده، جوایس و قاصد روانه نماید که خیر از حرکت و سکون آن صاحبقران  
آورده، معاودت نمایند.

## ۳۲

در محاربه نواب صاحبقرانی مرتبه ثانی با تیمور پاشا  
و ظفر یافتن به عنایت خالق ارض و سما  
در نواحی سینه و اردلان و تسخیر مراغه و بعضی از ولایت آذربایجان

چون پیوسته همت بلند رفعت نواب صاحبقرانی در تنبیه و تأدیب سرکشان و  
متمردان و دفع مخالفان روزگار بود، در این وقت که بدتوفیق ملک غلام و تأیید انده انام  
از بلده طیبیه همدان بالمره خاطر فارغ ساخته، حسنعلی خان زنگنه را به ایالت و دارایی  
آن حدود تعیین نموده، به تدارک غازیان مشغول بودند که جاسوسان خبرورود تیمور  
پاشا را به سینه و اردلان به عرض عا کفمان سده سینه فلک مقدار رسانیدند، که با ده دوازده  
هزار کس به ایلتار بر سر راه نواب صاحبقران آمده خیال شیخون دارد.

چون خسرو صاحبقران از ورود آن خذله بی اطلاع یافت، چون اراده یورش  
کرمانشاه در خاطر اشرف جاگیر شده بود، بعد از آنکه این اخبار مسموع شده، فتح آن  
عزیمت نموده، عنان موکب گردون خرام بر اینجانب سینه و اردلان در جولان آورد.  
نواب صاحبقران موازی هفت هزار از نامداران سیاه فیروز دستگاه برداشته، اردو  
را به طهماسب خان و کیل سپرد که از عقب احمال و انقال را برداشته عازم شوند و خود  
به ایلتار تمام در حرکت آمده روانه شد، و سه شبانه روز به خواب و خوردن نپرداخته  
مرکب می‌راندند.

واز آن طرف تیمور پاشا که در طلوع آفتاب، واقعهٔ یریشانی در عالم خواب ملاحظه  
نموده بود، برخاسته یراق رزم را بر خود مرتب، و به قدر دوسه هزار از خواص و معتمدان  
خود را که همیشه در دور و نواحی آن نزول می‌نمودند، بیدار ساخته همگی یراق و اسلحه  
بر خود راست نموده، مترصد حرکت بودند که آیات فتح علامات نادری ظاهر شده آمده  
دور و جوانب ایشان را مانند نگین انگشتر فرو گرفته، شمشیرهای الماس قام و نیزه‌های  
جانستان عدو اعدام حواله آن جماعت بی‌عاقبت نمودند.

چون تیمور پاشا آیات فیروزی آیات نادری را مشاهده نمود، با همان معدود چند

۱- در بالای سطر به خط دیگری افزوده شده: تیمور پاشا حاکم وان و علیرضایان حاکم مکر  
(ظاهراً از جهانگشا).

۲- در بالای سطر افزوده شده: در کنار رودخانهٔ قره اوزن.

تاب ثبات و قرار نیاورده، راه فرار بیش گرفت، و بسمت مراغه رفت. و غازیان قزلباشان بسیاری از آن جماعت را عرضه تیغ تیز و سنان خونریز ساخته، غنیمت بسیار به دست غازیان نصرت آثار آمد. نواب صاحبقران آمده در سرایرده و بارگاه که جهت تیموریاشا افراشته بودند نزول اجلال فرمود، و غازیان نیز در چادر و خیم آن سپاه آرام گرفته، به عشرت و کامرانی مشغول شدند. لمؤلفه

چنین است آیین چرخ دورنگ  
یکی را برآرد به چرخ بلند  
گاهی شهد و شکر کند خوان تو  
دهد خیمه و بارگاه بلند  
به یک دم گریزان کند چون تمور  
منه دل به مهر بد روزگار  
به یک دم به تو مهربانی کند  
چو از وصل آن تازه شد جان تو  
به یک دم ز چرخ زند بر زمین  
در آن بزم و رزم و در آن روزگار  
تو بنگر به یک ساعت واژگون  
یکی را به خواری ز چرخش فکند  
چون نادر صاحبقران اموال و غنایم آن جماعت را بد تصرف درآورد، از اطراف و نواحی آن بلوکات سرکردگان و اعیان ریش سفیدان زانگنه و الوار و غیره وارد گردیده، به عتبه بوسی آستان معدلت بنیان مشرف [شدند]. و چاپاران روانه نمود که معتمدالدوله العلیه العالیه طهماسپخان و غازیان ظفر همعنان به زودی وارد رکاب اقدس [شوند].

و چاپاران دیگر روانه ولایت ارومی و صاین قلعه و غیره نموده، نامه برای طایفه افشار آن نواحی مشتمل بر این [مطالب] قلمی فرمود که: چون موکب سعد کوکب والا وارد این نواحی [شده] و چون نواب همایون ما افشار [بوده] و ایلات و احشامات این نواحی نیز افشارند، باید بنا به مراتب همجنسی، ایشان قبل از ورود ایلات آذربایجان به امیدواری تمام وارد درگاه آسمان جاه [شوند] و از ثمر این نخل دولت خداداد، هر یک فراخور حصه و رسد خود بهره مند گردیده، سر مباهات به اوج سماوات رسانیده، سجدهات شکر الهی را به تقدیم رسانند. و نامه را به دست چاپاران داده به ارومی فرستاد. و چون نامه به میانه ایلات آن حدود رسید، بیستون خان افشار که سرکرده طایفه مذکوره بود، چاپار مذکور را از جماعت رومیه مخفی داشت. چون در آن [اوان] صاحب اختیار ارومی فرخ پاشا عثمانلو بود، این مقدمه را پیشیده داشته آشکار نمودند. و در خفیه سرکردگان جماعت افشار یکدیگر را از ورود سعادت نمود نواب صاحبقران مخبر و آگاه ساخته، در تدارک کار خود بودند.

و از آن جانب که تیمور پاشا منتهزم و وارد مراغه گردید، سرکردگان خود را

جمع نموده با ایشان مشورت نمود که در نواحی اردلان آن خراسانی بی‌عاقبت علی‌الغفله بر ما شبیخون زده مستأمل [شدیم]. و معیناً باوجود همین دوسه هزار کس که به من متصل بودند جمعی از غازیان قزلباش را به خاک هلاک انداختیم. چون اکثری از غازیان اردوی ما در خواب و برخی بیدار بودند، و سررشته اردوی ما مختل بود، بدین جهت معاودت به‌مراغه نمودیم. و حال به‌توفیق الهی جمعیت خود را ساخته، دمار از روزگار طابینه خراسانی برآوردیم.

و از این مقوله لاف و گراف زده، و در آن چند یوم به‌قدر سی‌هزار کس از طایفه عثمانلو فراهم آورده، شرحی به‌گنجعلی‌پاشا بیگلربیگی تبریز<sup>۳</sup> ارسال نمود که جمعی از غازیان خود را روانه نماید که آمده ملحق به‌ممسکر ما گردند. و خود نیز مستعد مجادله خواهی بود، که هرگاه خدا نکرده امری دیگر رخ نماید، جمعیت تو آماده و مهیا باشد. گنجعلی‌پاشا به‌قدر پنج هزار کس به‌اعانت و اعداد او روانه نمود، و تیمورپاشا خود نیز در کارسازی غازیان مشغول گردید.

و تیمورپاشا بعد از ورود غازیان تبریز، بر جناح حرکت آمده در نواحی گودل مراغه در کنار رود جغتو<sup>۴</sup> توقف نموده، منتظر ورود نواب صاحبقرانی گردید.

و از آن جانب بعد از فرار تمون تیمورپاشا، تنه قشون صاحبقرانی با بنه و آغرق وارد درگاه جهانگشا [شده] و در آن چنله یوم در تسخیر آن نواحی کمال اهتمام را به‌عمل آورده، چون خاطر جمعی تمام حاصل شد، خبر حرکت تیمورپاشا را مجدداً عرضه داشت [سده] سنیه فلك بنیاد نمودند.

خسرو صاحبقران به‌طرف آذربایجان در حرکت آمده، چون نواحی ارومیه مضرب سرادقات عزت گردید، مجدداً ارقام مرحمت فرجام به‌جماعت افشار سکنه آن حدود مرقوم [فرمودند] که باعث نیامدن و درعهده تعویق انداختن از چه راه است؟ بیستون خان که مردی دانا و مآل اندیش بود، و از اعظم رؤسای آن جماعت بود، با جمیع ریش‌سفیدان و کدخدایان چنان مصلحت‌دید که هرگاه از در یگانگی درآمده، به‌خدمت صاحبقران زمان رفته به‌خدمات اشتغال ورزیم، میباید [از] تیمورپاشا که این استعداد فراهم [آورده] شکست بر قشون صاحبقرانی آمده، تمام اهل رنخیال ما اسیر و قتیل جماعت رومیه گردند. اولی این است که ملاحظه نماییم که مجادله ایشان به‌کجا منجر می‌شود، و هرگاه لطف الهی شامل حال نواب صاحبقران گردن فهوالمطلوب، و هرگاه خدا نخواست شکل دیگر رونماید، اعتبار ما در میانه عثمانلو باقی می‌ماند. و همگی سرکردگان آن جماعت این رأی را نیکو شمرده قبول نمودند، و گوش بر آواز [حرکات] نادری بودند.

راوی ذکر می‌کند که چون آوازه ورود میمنت نمود گوشزد تیمورپاشا [گردید، در حرکت] ۵ آمده عازم سرراه لشکر رزمخواه گردید. از آن جانب آن خسرو

۳- در جهانگشا و سایر منابع، نام حاکم تبریز مصطفی‌پاشا ذکر شده است.

۴- زرینه رود. اصل: جغتای.

۵- نسخه خطی در اینجا آسیب یافته و کلمه‌هایی از ابتدای جمله محو شده است.



[صاحبقران، سلیم بیگ] و نجف سلطان قراجورلو را با موازی یکدیگر نفر از غازیان شیر شکار به عنوان فراولی روانه [سراء] آن جماعت اشرار نمود، و از آن طرف نیز تیمور پاشا حسن پاشای شامی را با موازی پانصد نفر پشکیجری روانه نموده بود، که شاید از اردوی کیوان بوی چند نفر زنده دستگیر نموده بیاورند، که تحقیق حالات صاحبقرانی نموده از آن قرار معمول و مرتب دارند.

چون قراولان طرفین در نواحی میاندوآب به یکدیگر برخوردند، مجادله‌ای صعب واقع گردید که نجف سلطان و محمد سلیم بیگ اندیشه از بسیاری آن سپاه نموده به هیئت اجتماع خود را بر صف معرکه مخالف زده، بیست و دونفر از عثمانلو زنده گرفته، و برخی از ضرب تیغ آبدار بر خاکدان دهر غلظیده، و جمعی مجروح و زخم‌دار روی به‌دیار آبدار آورده به سمت تیمورپاشا عود نمودند، و از جماعت اکران دونفر نیز به‌بست آنها افتاده بردند.

و چون امیر صاحبقران کوچ بر کوچ عازم بود، از فتح قراولان آگاهی یافته، چون از ورود تیمورپاشا به کنار رود میاندوآب مطلع گردید سرکردگان و سرخیلان را قدغن نمود که در کارسازی حرب و ستان خود لوازم سعی و اهتمام را بعمل آورد، و از آن منزل کوچ و روانه سراء صاحبقران کردند، و از آن جانب تیمورپاشا بر جناح حرکت آمده، یک‌سخت رود مذکور را بر خود سفتاق نمود.

چون بر تو علم فیروزی توأم صاحبقران زمان ظاهر گردید، لرزه بر اندام سپاه عثمانلو افتاده، چون کوره سیماب در جوش و خروش درآمدند، و رنگ آن طایفه مانند بهار زعفران زرد گردید، دل گرفته آن جماعت چون خارستان شوره‌کان به‌طیثی و شورش درآمد، فوج فوج و گروه گروه از آن لشکر آمده در کنار رود در سمت شمالی نزول می‌نمودند، تا اینکه شقه علم از در بیکر نواب صاحبقرانی ظاهر شده، از هیاهوی جارجیان و نمره جاوشان و «گری‌در» و «بری‌در»<sup>۷</sup> یساولان و صدای زنبورک جانستان، زمین چون کوره حدادان در جوش و آسمان چون ابربهاران در خروش، و زهره مخالفان چون دل حدودان و بخیلان کباب گردید، مؤلفه

زفر شهنشاه	گردون وقار	زمین فخر کردی	به نیلی حصار
سراسر جهان تیره	و تار شد	زنو کارزاری	نمودار شد
وزان روزگار	و از آن شهریار	جهان شد به کردار	فصل بهار
زگرد ستوران	لشکر شکن	هوا فیلگون شد	چو صحن چمن
درفش بنفشی	ز نادر نشان	که بد شقه بیدق	آسمان
از آن شقه چتر	و طاوس پر	ضیا می‌گرفت	شمس و دیگر قمر
چنان بیرقی	بر سر سروان	که می‌کرد	سر فخر بر آسمان

آن سپاه نصرت دستگاه در مقابل رومیان صف جدال و قتال آراسته، و آن‌دارای سکندر اساس به‌تسویه صفوف شهامت اتصاف پرداخته، میمنه را به‌وجود رضاقلیخان کرد

۶- اصل: گروه.

۷- تعبیر ترکی: «عقب بایست» و «این طرف بایست».

و علیقلی بیگ سرورلو متافت بخشیده و در میسره طهباسب خان جلایز و شاهقلی بیگ مروی و حاجی سیف‌الدین خان بیات و فوجی دیگر از امرای نامدار را مقرر فرمود و در سنبل و بنین آن دو دسته میرابوطالب خان لالوی و اسماعیل خان خزیمه با پیاده تفنگچیان و جزایر چیان را قرارداد. و خود بنفس نفیس در یک طرف با فوجی از شیران بی‌شائبه همچا صف کشیدند. تادهرجانب که بهمدد احتیاج افتد. پرتو عنایت بروجنات احوالشان اندازد. لمؤلفه

چه صفها ز هرسو نمودار شد تن بیدلان جمله از کار شد بهجنبش درآمد سپاه گران درافتاد جنبش به هفت آسمان و از آن جانب تیمورپاشا، چنانکه عادت و قانون رومیه می‌باشد، حدود خود را بازنجیر عراده استحکام داده، و شش هزار توپچی را فرمود که از درون عرابه به انداختن توپ و تفنگ و بادلیج و ضربتک پردازند، و زیاده از دوازده هزار سوار نیزه گذار را به میدان کارزار فرستاد. که رایت قتال برافرازند.

و علیقلی بیگ و امیراصلان خان بهعرض اقدس رسانیدند که اگر نواب صاحبقران [رخست دهند] بدون انداختن توپ و تفنگ بهضرب شمشیر الماس فام حمله نموده، آن گروه ظلام را از صفحه کارزار برانندازیم. نادر دوران را از سخن ایشان ناخوش آمد، فرمود که محصلت میداناری بهشما [محو] نمودیم. بعد از ملاحظه تسویه صفوف، به هرچه رای الهام آرای اقتضا نماید مقرر خواهیم فرمود.

و عساکر و سپاه رومیه، بهمقتضای عادت خود ترقیب مقدمات جنگ داده، آنگاه دلیران طرفین و مبارزین جانبین آغاز ستیز و آویز نموده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته، دست به آلات حرب برده. و له

دولشکر بهجنبش درآمد چویاد توگفتی که گردون زبالا فتاد

تویهای اردها کردار غازیان، دیندار مانند شهاب ثاقب بهسوی شیاطین روم زبانه کشیدن گرفت، و تفنگ سریع آهنگ غازیان غضنفر شعار، چون عصای کلیم اسباب سحره معاندان را بهیکدم نابود ساختن آغاز نهاد، و شمشیر خونریز چون پیکان خدنگ جان‌گرین با دل خایف مخالف همنشین و گرز گرانسنگ را در سر هوس سربازی. القصه در آن روز غایت مردانگی از دلیران بهظهور رسیده، و جمعی کثیر از عثمانلورا برخاک ادبار نشاندند. اما چون عساکر روم چون مدارات افلاک و انقسام خاک بی‌نهایت بودند بهلوازم سحرگراری و حرقه میداناری بهقدر مقدور اجتهاد و سعی نمودند. و تویچیان ایشان از آتش دادن توپ و تفنگ نمی‌آسودند.

چون صاحبقران زمان کثرت جماعت رومیه و حملات و دلیری [آنها] را مشاهده نمود طاقت نیاورده، دست برعمود دسته مرصع نادری، و با موازی چهارهزار از همیشه کشیکان فیروز جنگ آهنگ محاربه آن گروه نموده، و به دسته‌های دیگر که در میمنه و میسره تعیین فرموده بود، مقرر نمود که احدی ازجا حرکت نمایند، و در همان

حمله اول خود را بر سپاه رومیه که قریب [ ] ۹ هزار کس بودند و در میدان لازمه مردانگی می نمودند زد، نادر صاحبقران به ضرب عمود گران کردن چند نفر از مخالفان را نرم ساخته بود که مصطفی پاشای حلبی که سردار عساکر میدان بود، و در روز نبرد با هزار نفر برائری می کرد، سر راه برنواب صاحبقران گرفت. آن قدرت یزدانی چنان عمودی بفرق آن زد که مانند گوشتابه نرم گردید.

چون لشکر [روم] سردار خود را کشته دیدند، روی از معرکه نبرد برتافتند که خود را به میان سنگر توپ و عرابه برسانند. امیر صاحبقران امان نداده فرصت غنیمت شمرده فرمود که غازیان مروی و جلایر و افشار که سیرده طهمااسب خان بودند، اسب انداخته نگذارند که به تیمورپاشا ملحق گردند. و بازار گیرودار در آن معرکه کارزار بر کبودی افلاک بلند گردیده، تزلزل سخت در سپاه رومیه متغلب گردید.

چون تیمورپاشا چنان دید طاقت آن طاق شده، و با جمهور سیاه کینه خواه ازجا درآمده، حمله دلیرانه نموده، و از هر دو طرف آن دو گروه چون آبر خروشان و چون دریای جوشان در حرکت آمده به ضرب شمشیر جانستان دمار از خانمان یکدیگر بر آورده، و به ضرب نیزه جانستان یکدیگر را از بالای مرکب به زیر انداخته، بر خاک ادبار می نشانند. و از زخم ناولک دلدوز سینه های غم اندوز چون آماجگاه خوبان گردیده، و از گلوله تفنگ هر گ آهنک دلیران فیروز جنگ بر خاک تراب نقش می بستند. کارزاری در آن روز آن دوسپاه پایکدیگر نمودند، که اگر اسکندر ذوالقرنین ورستم زال مشرقی در حیات می بودند، زبان به تحسین و آفرین آن دوسپاه می گشودند.

هر چند تیمورپاشا لازمه مردانگی و پایداری نمود، فایده نداد، سپاه نادر دوران زور آور گردیده، خیل آن گروه را برهم شکسته، بر عقب دوایتند. چون تیمورپاشا معامله را چنان دید، دست به شمشیر نموده، به محاربه نواب صاحبقرانی شتافت، و تیغ حواله فرق آن نمود، که آن قدرت اله در آن گرمی جنگ عمود خارا انگیز را بر دم تیغ او داد که چون آیینة حلبی درهم شکست، و عمود را حواله تیمورپاشا نمود که آن نامدار سرخود را زدید که تکم عمود بر کتف آن رسیده درهم شکست. و در آن هنگامه غلامان پاشای مذکور رسیده آن را بیرون بردند. و آن خسرو با تمکین صفوف آن جماعت را متزلزل و شکسته ساخته، از کشته ها پشته ها ترتیب داد.

و چون جماعت رومی چنان ضرب دست و بهادری از آن خسرو گیتی ستان مشاهده نمودند، روی از معرکه کارزار برگرانیدند. به سمت مراغه فرار نمودند. چون لشکر شکست خورده به نواحی مذکوره رسیدند سکنه آن بلده در های دروب را مسدود نموده راه دخول به آن جماعت ندادند. و از آنجا به سمت دارالسلطنه تبریز رفتند.

و به هر جا و مکان که می رسیدند با یکدیگر تقریر می نمودند که صاحبقرانی در خراسان به وجود آمده، و عمودی به وزن یکصد من [دارد] که به یک ضرب مرد و مرکب را نرم می کند. و در میان رومیه شهرت به توپوزخان گرفته بود.

چون وارد تبریز گردیدند طایفه عثمانلو مستأصل گردیده، در فکر فرار بودند. و گجملی پاشا جمعیت بسیار فراهم آورده بود، که تا رفته با آن خراسانی مجادله نمایم به سمت روم نخواهم رفت. و هرگاه بدون مجادله فرار نموده، به دیار روم روم، در آن ممالک زندگی نخواهم نمود، که تیمورپاشا مکرر مجادله و محاربه نمود، و چون اقبال نادری در تراید و تضاعف بود، کاری ساخته به مردانگی معاودت نمود. و به همین خیال فاسد افتاده، با موازی چهل و پنجاه هزار رومی و تبریزی و غیره تدارک خود را دیده، و تیمورپاشا را در تبریز بر سر کوچ و کلفت خود گذاشته سفارش نمود که هرگاه شکستی رخ نماید آماده باش که در حین ورود عیال و اطفال خود را برداشته به سمت نخجوان به دررویم. و از این غافل بود که:

جراحی را که ایزد بر فرزند  
هر آنکس یف کند ریشش بسوزد  
و از دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده در قصبه داخرقان<sup>۱۵</sup> نزول نمود.

و از آن جانب صاحبقران در آن روز فرح اندوز، چنان فتح نمایان نموده، اموال و غنائم و اسباب و مایحتاج لشکر رومیه را بر سر غازیان قسمت فرموده، دو یوم در آن حدود توقف، و سرداران و عظامای سپاه ظفرپناه را لوازم مراعات و نوازشات نموده، هر یک را به رتبه ارجمند و به خلایق فاخره دلپسند سرافراز فرموده، و از آن منزل در کوچ آمده، روانه مراغه گردید.

سرکردگان مقدم و سکنه آن حدود از صغیر و کبیر و برنا و پیر به استقبال موکب اجلال آمده، از قصبه گودل الی اصل مراغه، که چهار میل راه است، همجا پاندا از دیبا و زربفت افکندند. و آن طایفه چون مدت هفت سال بود که اسیر طایفه عثمانلو بودند، در آن روز اکثری شادی مرگ گردیدند.

و حسنعلی بیگ... ی که وکیل آن جماعت بود، ذکر می نمود که: هفتده تن از محاسن سفیدان جماعت مقدم که دومیل راه به مراغه مانده بود، خود را در جلو نواب صاحبقرانی به پهلو افکندند، در میان خاک و خاشاک چون گوی غلغلیده تا دروب اصل بلده به همین طریق آمدند. و هرچه نواب صاحبقران مقرر فرمود که شاید ترک نمایند فایده نبخشید. و عرض نمودند که: به درگاه صمدیت الهی عهد نموده ایم که هرگاه جهرة ما بر طاق ابروی سلاطین قزلباش افتد، بدین رویه استقبال نموده، جان خود را فدای شاهراه سم ستوران نماییم. و حال دعای ما بیچارگان به اجابت رسیده، باید به نذر خود وفا کنیم!

آن خسرو بلند [مکان] وارد مراغه بهشت نشان گردیده، جشن ملوکانه ترتیب داد، و سرکردگان و آق سقالان آن حدود را به عنایت بیغایت شهریاری امیدوار [نمود]. و از جماعت رومیه به قدر چهارپنچ هزار کس باقی بود، مردم مراغه آنها را نیز به قتل آوردند.

ورای جهان آرا بدان قرار گرفت که از مردم همان ولایت شخصی را به حکومت

۱۵- اصل: دوجرغان (= دهخوارگان) آنر شهر کنونی.

۱۱- این روایت معنی لغوی مراغه کردن، مراغه زدن (= غلت زدن) را به یاد می آورد.

تعیین نماید. طایفه مذکوره عرض نمودند که: یک نفر از غلامان درگاه فلان فرسا را به حکومت و صاحب اختیار ی این دیار برقرار فرمایند که تا جان در بدن و رمقی در تن باشد خدمت نماییم. امیر کشور گیر گفت: اخلاص شما بر ما ظاهر و لایح گردیده، اولی این است که عبدالرزاق خان را حاکم شما نمایم که آن نیز مقدم است همگی قبول این امر نموده، نواب صاحبقران مشارالیه را به رتبه حکومت آن ولایت سرفراز فرمود.

راوی ذکر می کند که چون بیستون خان افشار از شکست تیمور پاشا اطلاع یافت، سرکردگان و سرخیلان افشار را جمع نموده، قریب به چهار پنج هزار کس متفق گردیده، اراده نمودند که فرخ پاشارا، که حاکم قلعه ارومیه بود، گرفته بدرگاه والا ببرند. فرخ پاشا مردی دانا ی هوشیار بود. بعد از وقوف از شکست تیمور پاشا مشارالیه بدون صدور خیال آن جماعت فرمود که: اراده من این است که با پیشکش و ارمغان بیشمار عازم درگاه سپهر مدار شده، به خدمات اشتغال ورزم، و هرگاه مرخص نمایند با آبرو روانه دیار روم گردم. بیستون خان و سایر رؤسا سخن آن را پذیرفته، ارمغان و تحف از حد فزون برداشته، عازم درگاه معلی [شده] در الکای مراغه به شرف خاکبوسی مشرف گردیدند.

نواب صاحبقران طعنه زیادی به بیستون خان زد که: هرگاه ما شکست می خوردیم چون جماعت افشار مرهای راه را داشتند، از اموال و غنایم ما کسب بسیار می کردند، و احتمال دارد که حالا نیز بیدماغ باشید. بیستون خان [را] از مکالمه اشرف رعی و هراس برداشت. نواب صاحبقران آن را یوم دیگر منظور نظر مرحمت اثر ساخته ظاهراً آغاز تلافی نموده، اما در باطن همان کدورت در خاطر انور جاگیر بود. و مقرر فرمود که غازیان تدارک خود را ببینند که روانه دارالسلطنه تبریز گردیم.

### ۳۳

## در حرکت آمدن موکب نصرت قرین به صوب دارالسلطنه تبریز و بیان حوادثی که به اقتضای فلك [فتنه] انگیز رخ نمود

گزارنده داستان روزگار دورنگه، و سیاحان معرکه دنیای پر آب و رنگ چنین از کشور کنای اقالیم محروسه ذکر می نمایند که: چون بلده مراغه را به تصرف اولیای دولت قاهره در آورده، متمردان و سرکشان آن دیار را تنبیه نمود، ارقام مطاعه بمسواقه - بلاغ مرقوم و ارسال فرمود که: باید حکام آن حدود به امیدواری تمام وارد درگاه سپهر مدار گردند.

چون علی نقی خان مکرری، که در آن اوان از جانب دارای مکندرشان سلطان احمد

فرمانفرمای اقالیم قشمری بدایالت آن ولایت سرافراز بود. چاره‌ای به‌جز اطاعت و انقاد نداشتند. با چند نفر از معتبرین وارد درگاه آسمان‌چاه [گردید] و نادر مجدداً حکومت آن دیار را بدو عنایت فرمود.

در جزو، سکه آن حدود به‌عرض عاکفان سده آسمان مقدار رسانیدند که چون مابین سق‌ق‌بلاغ و جماعت اکران بزیدی همایگی و قرب جوار است، هرگاه علی‌نقی - خان به‌تنبه‌ای در آن حدود باشد، به‌اغوای طایفه مذکور عنان مخالفت ورزیده، در مقام خلاف و عناد درآید، اگر یحیی بیگ مقدم طایفه جلیوند که به‌قراچی شهرت دارد و ریش‌سفید جماعت مذکوره است. و همیشه فی‌مابین علی‌نقی‌خان و یحیی بیگ مذکور مناقشه می‌باشد [مورد عنایت قرار گیرد] و هرگاه حسب‌الامر خدمتی بدو مرجوع‌شود، امری که خلاف قاعده باشد به‌ظهور نخواهد رسید.

بندگان دارا دربان را این امر پسندیده طبع همایون افتاد، و یحیی بیگ مذکور را به‌وکالت آن‌دیار سرافراز، و به‌اتفاق و رفاقت علی‌نقی‌خان مرخص فرموده، روانه اوطان خود نمودند.

و بستون خان و فرخ‌پاشا را در رکاب والا آورده، وارد دارالسلطنه تبریز [شوند] که در آن حدود تدارک آنها را دیده روانه الکای ارومیه نماید، و موکب جهانگشا در ساعت [سعد] از نواحی مذکوره در حرکت آمده عازم دارالسلطنه تبریز گردید. در این وقت قراولان بیرون‌شیمان به‌سوغ همایون رسانیدند که معطفی پاشا با جمیعت سوار بدون تدارک توپخانه وارد دخرقان گردیده، و بندگان والا نیز بعد از آن به‌استعداد تمام روانه آن حدود گردید.

و در حین ورود به‌دره مشهور به‌قرغه‌بازار حسب‌الفرمان نواب صاحب‌قران قریب یک‌هزار نفر به‌سرکردگی علی‌بیگ و محمدبیگ مروی مأمور قراولی، و عهدجا پسر و سپاه ظفرپناه بودند. از آن طرف موازی سه‌هزار کس از طایفه عثمانلو حسب‌الفرموده معطفی پاشا آمده، درمیان دره معدن مرمر بسقو انداخته بودند. در این وقت چند نفر از قراولان چپ و راست که به‌قراولی مأمور بودند، و به‌تشخیص علامت آن جماعت آمده بودند، چون به‌آن مکان آمدند به‌عرب و هراس به‌ملاحظه قراولی مشغول بودند، و متعاقب ایشان یک میدان فاصله جرخ‌چیان سپاه می‌آمدند. یک‌دفعه آن سه‌هزار کس از بسقو گاه بیرون آمده، و به‌جانب سپاه قزلباش حمله‌آور گردیدند. و آن نامداران را مجال صف‌آرایی و ترتیب تسویه صفوف نشده دو دسته گردیدند: در دست چپ مخالف محمدبیگ مروی، و در دست راست نضیرسلطان قراچورلو، دست به‌شمیر حمله‌بدان گروه رومیه نمودند. صدای گیر و دار مبارزان و برقیش شمشیر خون‌نشان و صدای طباغچه رومیان گوش‌کروبیان فلك [را] کر نموده، و تواتر حملات رومیان اضافه از حملات غازیان قزلباش بود.

۲- معطفی پاشا حاکم تبریز بود. تا اینجا در نسخه خطی اشتباعاً کجلی پاشا آمده، از اینجا اشتباه و تصحیح شده است.

رک: کاروند مروی ص ۲۸۸: قارقا بازار.

از هیئت اجتماعی عثمانلو چند نفر از نامداران معرکه رزم فرار نموده، وارد اردوی کیهان پوی گردیدند. چون صاحبقران زمان از چگونگی اختلال احوال غازیان قراول و شدت حمله رومیه مطلع گردید، از فراریان مذکور چند نفری [زا] که به نظر اقدس رسیدند، سر آنها را از تن جدا نموده بهجزا رسانیدند. و شعله غضب به نحوی در کانون خاطر نواب صاحبقران افروخته شده بود، که هرگاه جمیع [مردم] روی زمین مانند مور و ملخ جمع می گردیدند، چون از دهای دمان به قلاب نفس کشیده منجمد می نمود، و توپخانه و زنبورکخانه را افکنده، موازی دوازده هزار کس از نامداران فیروز جنگ انتخاب [نموده] و به سرعت هرچه تمامتر عازم تنبیه جماعت مذکوره گردید.

اما نامداران مروی و قراچورلو، در آن روز غم اندوز مردانه وار قدم در مضار کارزار گذاشته، داد مردی و مردانگی داده، و جمعی از نامداران لجه و غا از ضرب گلوله طباچه رومیه زخمی و مقتول گردیده بودند، و بازار رزم مبارزان چون پتک خانه آهنگران در جوش و چون بحر زخار در خروش بود. وضع در ناصیه سپاه نصرت پناه راه یافته از غیرت و عار، و خوف و هراس نادر تاجدار کارزاری نمودند که اگر بهرام خون آشام از سپهر نیلی فام سر بر آوردی، به تیر زره شکاف و گلوله بی انصاف، چشم آن را در گردش گردون می دوختند، که ناگاه اقبال غازیان قزلباش به تلاطم درآمد، اولاً اماموردی خان سرورلو و [بعین] امیر اصلان خان با موازی سه هزار سوار نامدار رسیده حمله بدان گروه خسران برود نمودند.

اما غازیان قزلباش چون از دور علامات لشکر ظفر اثر را مشاهده نمودند گفتند: مردن به از این زیستن که به اعانت ما قشون برسد، و فریا در میان همسر و اقربان در درگاه نواب صاحبقران اظهار اعانت و امداد خود نمایند، در این صورت خود را بدکشتن دادن اولی است! و همین خیال را نموده، آن دو سر کرده رستموش چون شعله آتش، آغاز زبانه کشیدن نموده، مجدداً به گروه رومیه حمله نمودند، که آن طایفه اشرار طاعت حملات غلامان حیدر کرار نیاورده، روی به دیار فرار نهاده، به سمت ده خرقان واردوی محطقی پاشا رفتند، و گنجعلی پاشا را محمد بیگ مروی به زخم نیزه در معرکه به قتل رسانید.

وروی گردانیدن آن جماعت و رسیدن سرداران کینه خواه یکی بود. و چون آن سپاه از گرد راه رسیدند، و تعاقب آن گروه برگشته روزگار نموده، اراده تحصیل کسب و غنیمت نمودند، و خود را دخیل و شریک شکست عثمانلو می دانستند، محمد بیگ مروی سد راه خوانین مذکور نموده، دست بر قابله شمشیر زده گفت: هر کس قدم در معرکه کارزار نهند، به نهجی که با رومیه مجاربه نموده ام با شما نیز مجادله خواهم نمود، و چهارده زخم شمشیر و نیزه و تیر در آن کارزار بر بدن آن نامدار رسیده بود، که سراپای آن به خون اعضای او آلوده شده.

اماموردی خان گفت: مانعی ندارد که برادر اعانت برادر نماید، و در ممانعت ایشان سعی می ورزید. و محمد بیگ همچنان در لجاجت اصرار می نمود که امیر اصلان خان

که از اعظام امراء و خویش نواب صاحبقران بود، در مقام جواب و سؤال درآمد که: تورا چه حد و یاراکه این نحو مکالمه و گفتگو نمایی؟ و تبرزین حواله نمود، که آن نامدار دست‌انداخته تبرزین را از کف آن بیرون نموده، و به‌دست دیگر کمر بند آنرا گرفته از خانه زین در ربود، و چنان بر زمین زد که جمله اعضای آن درهم شکست. و در این [میان] قریب یکصد نفر از جماعت قرقلو به آن حمله نمودند، که آن رستم عصر از ایشان اندیشه نکرد، دوتنفر از ایشان را در حمله اول مقتول، و سی‌چهل نفر را زخم‌دار نمود. و هرچند اماموردی‌خان در اصلاح طرفین کوشید فایده نداد. عاقبت به ملازمان و غازیان تحت [اختیار] خود قدغن فرمود که برکنار شده، به نظاره مشغول شوند. و غازیان مروی نیز به اعانت محمدیگ رسیده، جماعت افشار را بر عقب دوانیدند.

مقارن این [حال] صاحبقران زمان نادر دوران با غازیان اقبال هممنان رسیده، و در بالای خامه‌ریگی به نظاره اطراف وجواب متوجه گردید. ملاحظه نمود که سیاه قزلباش بایکدیگر در مقام ستیز و فرخاش‌اند. و چند نفر از جارچیان را مقرر فرمود که رفته خبر معین بیاورند. و غازیان افشار جملگی زخم‌دار، و امیراصلان‌خان با صورت صید وارد حضور اقدس [شده] و چگونگی را عرض نمود، و اماموردی‌خان نیز وارد [شد] و آنچه روداده بود کماهو حقه عرضه داشت پایه سریر معدلت مصر نمود.

نواب والا یساولان و جارچیان را فرمود که از دور جماعت قرقلو درآمد، ایشان را به کوئک و شلاق از حضور خسرو آفتاب اشراق اخراج نمودند. و از آن طرف محمدیگ طایفه روعیه را چون کله روبا به قتل آورده، و در میان آن بیابان سر و دست نامداران در عوض سنگ و ریگ روان غلطان بود. چون این مقدمه نسبت به اقوام صاحبقران از آن سرزده بود، خوف زده شده با موازی پانصد نفر از غازیان مروی که به امر قراولی مأمور بودند باهم متفق شدند، که اگر نواب صاحبقران به جهت خاطر امیراصلان‌خان در صدد مؤاخذه و بازخواست درآید، به‌هیئت اجتماع به دارالسلطنه [تبریز رفته، به] مصطفی‌پاشا ملحق گردند.

در این اثنا چند نفر از یساولان مروی راه امیر صاحب تدبیر بعد از تنبیه جماعت قرقلو نزد محمدیگ فرستاده مقرر فرمود که: آنچه از غنایم و اموال رومیه تصرف نمودماید تماماً به‌شما تعلق دارد. بعد از رسیدن ایشان و تحقیق شدن بازخواست از جماعت قرقلو و توجهات غایبانه نواب صاحبقران، محمدیگ را کمال شرف و افتخار رخ داده، فرق به‌اوج فلک دوار رسانیده، به امیدواری تمام وارد درگاه خلایق‌ینا. و به شرف خاکبوسی مشرف گردیده و مورد نوازش بیکرانه گردید.

[نواب صاحبقران] زبان گوهرا فشان به تحسین و آفرین آن گشوده فرمودند که: من می‌شنیدم که کاوس و کیخسرو را رستمی بوده، الحمدلله که ما را چون محمدیگ رستمی است! و کمر خنجر خود را که در کمر داشت، به آن عنایت فرمود. و نجف‌سلطان قراچورلو نیز رسیده به شرف کرش مشرف شد. نواب صاحبقران به مشارالیه مضاعف آن تلطف و مراعات و مهربانی نموده، زبان به تحسین و آفرین غازیان [ظفر] قرین



کنوده، جمیعاً را مشمول نوازش صاحبقرانی گردانید.

بر متمعان مسود این اوراق پوشیده نماناد که: باید حکام و سلاطین روزگار برادر و برادرزاده و فرزند را بر سایر خدمتگزاران ترجیح ندهند، هر چند غلام حبشی باشد. زیرا که ارباب دین و دولت را نظر به حسن اعتقاد و اخلاص می‌باشد، و هر اخلاص‌کیش را باید عزت و اعتبار آن را بر دیگران بیفزاید، و هر صاحب ایل و عشیره را به علت جیفه دنیا و سخنان غرض‌گویی پرمدها، خوار و ذلیل نکند. چرا که اگر امیر صاحبقران بر سخن امیر اسلان خان گوش می‌داد و با محمدپیگ در مقام بازخواست درمی‌آمد، احتمال داشت که محمدپیگ از طریق نفاق درآمد به رومیه ملحق می‌گردید، و بعد از آن متمم غازیان که به قدر سه‌هزار کس می‌شدند و هریک نامدار روزگار و امیر شهرباری بودند، به خوف افتاده در رکاب والا چند نفر دیگر را به خود متفق ساخته متعاقب محمدپیگ می‌رفتند. معلوم بود که نتیجه آن چه مفاسد عظیمه بود. بای تقدیر این حرکات باعث نقص دولت ملوک می‌گردد. و به اندک تمهیدی امید غازیان مروی مضاعف شده، ارادت و اخلاص ایشان از اول زیاده‌تر گردید.

القصة بعد از نوازشات نادری و تحقیقات جمعیت رومی در نواحی دخرقان تبریز نواب صاحبقران زخم‌داران مروی و قراچورلو را در عقب گذاشته، اینقدر توقف نمود که جراحات محمدپیگ اندک التیام یافته، خاطر جمعی تمام حاصل یافته، غازیان خصم شکار برشیدیزهای راهوار در حرکت آمده، به ایلفار در نیمه شب عازم تنبیه طایفه اشرار گردید.

اما چون طایفه لشکر شکسته وارد حضور مصطفی پاشا گردیده، و چگونگی مقدمات و اقتدار سیاه قزلباش را تقریر نمودند، ارکان احوال آن در تزلزل آمده، موازی شانزده هزار نفر دیگر از نامداران مصری و حلبی را که لاف مردی و دلاوری می‌زدند مش پاشا را سر کرده عسکر خود نموده روانه سر راه نواب صاحبقران نمود. که اگر در محاربه قزلباش حرفه داشته باشد در مقام جنگ و جدل درآمد، آثار جلالت و شجاعت خود را بر پیشگاه خاطر خطیر قیصر ظاهر گردانند. و بعد از رفتن مش پاشا خود نیز با قشون آراسته در حرکت آمده بسمت تبریز به ایلفار هر چه تمامتر روانه گردید.

و از آن جانب رایات آفتاب علامات نادر صاحبقران با عا کر بیکران، در طلوع صبح کاذب در میان خامه ریگی نزول فرمود، تا اینکه شعاع خجسته مهر از طرف حصار سپهر رایت بر مضمار افق نصب نمود و سهام خطوط شعاعی جمعیت سپاه انجم از مردم دیده و دیده مردم نهان گردانید، مقدمه سیاه مش پاشا از نواحی دخرقان نمودار گردید. و از این جانب، بندگان صاحبقران با نامداران و بهادران ایران از جا حرکت نموده، چون اجل ناگهان در برابر سپاه رومیان ظاهر گردید. که به مجرد ملاحظه، مش پاشا رنگ ارغوانیش به زعفرانی مبدل گردید، و ناچار تسویه صفوف قتال را بیاراست. و حسب فرمان قضا جریان امر و مقرر گردید که نامداران چهار بلوک گردیده، و از چهار طرف چون موج گرداب، آن گروه پینتاب گردیده را در میان گرفته قاصدان جان

یکدیگر بودند.

ولشکر میش پاشا ناچار روی در معركة کارزار نهاده، گاهی فرقه قزلباشیه از سان جانستان پیکر رومیان را چون خون ربا (؟) مشک، و راه خروج ارواحشان را پدید می نمودند، و گاهی رومیان ارواح خونریز، تارک صوفیان قزلباش را چون نار کفیده شکافته، طریق عروج روح مطهرشان [را] به عالم بالا مفتوح می داشتند، خروش نار و گوی طرفین و هیجان غبار جانبین راه دعا بر عالم بالا بسته، مژه در دیده شبزنده داران می شکست. من افکاره:

زمین گشت چون لاله کوهسار  
زخون یلان موجها کوه کوه  
پندار شد بحر زخاروار  
نمودار شد قبه های حباب  
روان شد بهر سوی چون بحر و بر  
کبودی نهان شد، شفق جا گرفت  
سما نیلگون شد، زمین ناپدید  
زمین شد به کردار گردون نگون  
بشد رنگ خورشید چون ارغوان  
در آن روز، محشر شده آشکار  
فتاده، به میدان کین با خروش  
که - ویران شده خانه های کهن  
مثال ستاره به چرخ کبود  
که می داد مردم یکی را فریب  
به هم تیر و تیغ و سان می زنند  
بیارند بر دولت خود زوال  
چه جهل مرکب کند آشکار  
به فرموده کیت، که رهنمون؟  
که کرده، بگو: چرخ گردون کبود  
بساط فلک از که آماده است  
ز آب و ز آتش بهم بافته  
زیاد فراوان فلک را چه پاک  
زند عار و عقرب به مردم چهنش  
سی شعبه دوز - آن باخته  
کند صد هزاران چو آن ناپدید  
که از صنع آن می شود خیر و شر  
دو مصرع که هر یک در شاهوار  
نه زین رشته سرمی توان تاختن

ز بس خون که از تیغ شد آشکار  
روان شد در آن دشت و صحرا و کوه  
از آن موج خون واز آن کارزار  
سر نامداران چو کنتی در آب  
ز بس خون در آن دشت پر شور و شر  
بسی خون که از موج بالا گرفت  
از آن خون بسی موجها شد پدید  
از آن موج گرداب دریای خون  
پرید از قمر رنگ و شد زعفران  
از آن رستخیز و از آن گیر و دار  
سر و دست مردان بولاد پوش  
چنان غلغلی شد در آن انجمن  
همه کوه و صحرا سر و دست بود  
قضا در تبسم قدر در شکیب  
دوانسان که از نسل یک جوهرند  
همه بهر جاه و همه بهر مال  
بدین عمر بنجروز بی اعتبار  
لذائم که این فتنه و از گون  
قضا و قدر را که خلقت نمود  
که خورشید را روشنی داده است  
زمینی ز خاک و ز گل ساخته  
نه آتش ز آبش خلل نه ز خاک  
به روز ازل کرده تقدیر خویش  
هر آنکس که این چرخ را ساخته  
زایر از زمین نادر آرد پدید  
اگر حظل آرد اگر نیشکر  
چمخوش گفت و اعظ در این روزگار  
«نه این رشته را می توان یافتن»

سر رشته را خوشتن یافته ز جور فلک گفته يك حرف سخت گهی زهر دارد، گهی شهد ناب بکشتند از همدگر چند هزار به دستش عمودی چون آسمان (؟) از آن شد مصفی جهان پرنور که کوید سرسوران را چو گوی که شامی و رومی شدن سرتگون سر از تن روان شد چو تیغ از غلاف زمین شد گریزان به چرخ کبود همه پر زکین و همه پر زغم یکی سینه کوبان یکی خشکین یکی دیده مرگ خودش راه گور تعاقب رسیده بسی نره شیر که دیگر نیاید بدان کارزار گریزان شده دیدهها پر زخون شدم کوه و صحرا همه لالهزار پی قتل رومی نهادند روی سپاه مخالف شده ناپدید به نادر گرفت نقش خاتم قرار چو نادر ز مادر نیامد پدید

چون خیاط قضا و قدر، در ازل تشریف کتورشانی و خلعت جهانیانی [را] بر قامت قابلیت واسطه عقد پادشاهان ایران بتخصیصی نادر دوران دوخته، و لمعات دولت خدادادی درخون آن آمیخته، در حین هنگامه قتال آن خسرو صاحب اقبال خود را بهمش پاشا رسانیده، بهيك ضرب عمود سر و گردن آن مردود را نرم ساخته، بهخاک ممرکه رزم برابر نمود.

چون سپاه رومیه سردار خود را کشته دیدند، روی از محاربه تافته بهسمت دهخرقان هزیمت نمودند که به مصطفی پاشا رسیده، شاید بهامداد و اعانت آن تجدید مجادله نمایند. اما غازیان جانسیار قزلباش امان بدیشان نداده از قهر و غضب نادری بهقتال آن جماعت مبادرت می نمودند. و جمعی که به هزار فلاکت از آن بلیه جان برده، وارد نواحی دهخرقان گردیدند، سکنه آن حدود بهضرب گلوله تفنگ در کشتی آن جماعت بی نام و تنگ می کوشیدند. [و چون آنها] از فرار مصطفی پاشا مطلع گردیدند، ناچار عنان فرار بهدارالسلطنه تبریز گردانیدند.

وسرکردگان قزلباش بهتعاقب آن جماعت بدمعاش تا خسرو شاه و مراغه رفته، احدی از آن جماعت جان سلامت بیرون نبرده، بهشعله تیغ جانسوز غازیان سوخته،

هر آنکس که این رشته را یافته غرض آصف شور گردیده سخت که این روزگاری است پر اضطراب غرض، آن دو لشکر در آن کارزار که ناگاه آن نادر سروران همه پر زلزل و همه پر ز زهر برانگیخت شدیدتر، پرخاشجوی زمین وازگون شد هوا نیلگون زضرب عمود فلک اتصاف از آن زور و بازو و ضرب عمود گریزان شدن رومیان نژم یکی داد جویان یکی پر زکین یکی از برادر فتاده به دور یکی پر ز زخم و یکی پر ز تیر یکی در مناجات با کردتار بدینگونه آن لشکر بی شگون وز آن خون شده دجلهها آشکار دلیران ایران همه جنگجوی زکشته بسی پشتهها شد پدید زلطف خداوند فتح آشکار جهان آفرین تا جهان آفرید

چون خیاط قضا و قدر، در ازل تشریف کتورشانی و خلعت جهانیانی [را] بر

قامت قابلیت واسطه عقد پادشاهان ایران بتخصیصی نادر دوران دوخته، و لمعات دولت خدادادی درخون آن آمیخته، در حین هنگامه قتال آن خسرو صاحب اقبال خود را بهمش پاشا رسانیده، بهيك ضرب عمود سر و گردن آن مردود را نرم ساخته، بهخاک ممرکه رزم برابر نمود.

چون سپاه رومیه سردار خود را کشته دیدند، روی از محاربه تافته بهسمت دهخرقان هزیمت نمودند که به مصطفی پاشا رسیده، شاید بهامداد و اعانت آن تجدید مجادله نمایند. اما غازیان جانسیار قزلباش امان بدیشان نداده از قهر و غضب نادری بهقتال آن جماعت مبادرت می نمودند. و جمعی که به هزار فلاکت از آن بلیه جان برده، وارد نواحی دهخرقان گردیدند، سکنه آن حدود بهضرب گلوله تفنگ در کشتی آن جماعت بی نام و تنگ می کوشیدند. [و چون آنها] از فرار مصطفی پاشا مطلع گردیدند، ناچار عنان فرار بهدارالسلطنه تبریز گردانیدند.

وسرکردگان قزلباش بهتعاقب آن جماعت بدمعاش تا خسرو شاه و مراغه رفته، احدی از آن جماعت جان سلامت بیرون نبرده، بهشعله تیغ جانسوز غازیان سوخته،

آواره دیار عدم گردیدند. مگر معدودی چند که بر باد پایان صیارتار سوار بودند، مجروح و زخمیدار به خدمت پاشای مذکور رسیده گماهی حالات را عرض نمودند. مصطفی پاشا و تیمورپاشا، از شنیدن اخبار موخس آه سرد ازدل پرورد کشیدند، چهارمای جز فرار به صوب نخجوان و ایروان ندیدند. و کوچ و کلفت و اموال و غنایم چندین ساله را آنچه قوه حمل و نقل داشتند، برداشته همدیگر را به حیرت و انکامی انداخته، به راه کوه سرخاب روانه گردیدند. متعاقب طلعه سیاه صاحبقرانی ظاهر شده، جمعی از نامداران نام و ننگ وارد تبریز گردیده، عموم سکنه آنجا نیز از ورود میمنت نمود سپاه نادری در قتل و غارت رومیه کوشیده، لازمه سعی و جهد را به عمل می آوردند. و بابایان تبریز وارد حضور خسرو عدالت آیین گردیده، از فرار نمودن آن طایفه بی عاقبت تقریر نمودند.

موکب جهانگشا در حوالی شام غازان تزلزل فرموده، موازی چهار هزار کس از نامداران فیروزی بنیان به اماموردی خان و امیر اصلان خان، و چهار هزار نفر به طایفه سب خان جلایر داده، از دو طرف جماعت رومیه چون شعله سوزان حمله مردانه نموده، لازمه کوشش و اجتهاد را مرعی داشتند.

تیمور پاشا با زخم و جراحت بسیار از غیرت روزگار سوار مرکب تیز رفتار شده سر راه جماعت قزلباش را گرفته، نامداران و بهادران عثمانلو را تحریک [به] جنگ وجدال می نمود. و فرقه دیگر از رومی و شامی کوچ و کلفت خود را برداشته از وسط آن جبال عازم، و به سرعت بدان نواحی و صحاری متفرق گردیدند.

و از سمت پایین جلگای شام غازان، مصطفی پاشا ملاحظه قلبی از سیاه ظفر شعار نموده، به اراده آنکه چون جمعیت سپاه در وسط کوه سرخاب واقع و به مجادله تیمور پاشا اشتغال دارند، و به همین سپاه که به قدر دوسه هزار کس در آن نواحی مجتمع اند، اولی و انسب این است که بر سر آن هجوم نموده اجتماع ایشان را متفرق [نمایم]. نظم:

ندانست، شهباز فرخنده فال گشاید در آن معرکه پر و بال  
از آن سایه چتر بال هما فروزان شده چهره مهر و ماه  
کند فر اقبال آن شهریار همین دم [همه] لشکرش تار و مار

القصه به همین اراده باطله و خیالات فاسده، با آن سپاه انبوه مانند سیلابه از کوه در جوش و خروش درآمده، حمله بدان سپاه صاحبقران نمود. نواب والا به غازیان ظفر اتعا مقرر فرمود، که به هیئت اجتماع دست به تبر و تیغ و سیف و سنان نموده، حمله به طایفه رومیه نمودند. در حمله اول به فرموده آن قدرت لم یزل قریب بکهرانفر از آن جماعت و اشرا را به ضرب تیغ بیدریغ به خاکدان روزگار گذرانیدند.

چون مصطفی پاشا هنگامه قتال را چنان گرم دید، بر فراز پشته مرتعی برآمده، دیده به نظاره کارزار گشوده بود، که ناگاه نظرش بر قامت با استقامت نواب صاحبقرانی افتاد که به ضرب تبریزین خارا شکاف غازیان عثمانلو را چون گله رویاه در پیش انداخته، و بازار حدادان را از تکمه عمود و قبه سیر دلاوران گرم نموده، از جوش و خروش آن نامدار و ملازمان که در آن مجادله های سابق ملاحظه نموده بودند تفتیش نمود.

به عرض رسانیدند: که این همان ازدهای دمان و نر مشیر زبان توپوزخان خراسان است، که به ضرب عمود چون آسمان صفوف بهادران را برهم شکسته. و سر نر شیران زبان را نرم ساخته است. در این سخن بودند که آن نامدار ایران صف معركة جدال را درهم شکسته، علمدار آن را قلم نمود. طایفه مذکوره روی از نبرد برتافته برست صحاری و جبال<sup>۴</sup> فرار نمودند.

چون طهماسب خان جلایر و اماموردی خان چنان دیدند، آنها [نیز] لوازم دلیری و مردانگی به عمل آورده، شکست فاحشی بر لشکر تیمور پاشا افتاده، آن گرز خسران پژوه در آن جبال و بیابان، زن و فرزند و بنه و آغرق را انداخته، بنات النعش و ارمفرق و پراکنده گردیده، بدر رفتند. و غازیان ظفر همعنان در قتل و غارت رومیان خود داری نمودند. تا قرب چهارمیل راه اجساد آن طایفه چون خار مغیلان بر بالای هم ریخته، و خون به طریق لاله کوهسار خیمه برپا نموده [بود].

و در آن روز که شب نوروز تبریزبان بود، و صبح ماتم رومیان، و هنگام فرح غازیان قزلباش بود، به قدر یکصد هزار نفر از زن و فرزند طایفه رومیان را با مال و غنایم بسیار برگردانیده، و از دارالسلطنه تبریز گردانیدند.

بر مستمعان این فن مخفی نماند که: جماعت عثمانلو زن و فرزند و اموال از ولایت خود نیاورده بودند. بعد از استیلا و تصرف ممالک آذربایجان و همدان، هر کس دختران ماهسیما و پریرویان خورشید لقا داشت، به عقد خود در آورده بودند، اکثری از سرکردگان و اعظم رومیه [هم] عیال و اطفال خود را از ولایت روم طلبیده بودند، که در آن هنگامه قتال به دست غازیان ظفر مال اسیر گردیدند.

و بعد از فرار جماعت مزبوره به سمع والا رسانیدند که: در کوه سرخاب در میان دره ای که ارتفاع آن سیصد چهارصد ذرع می شود، قریب به هشت هزار نفر در آنجا سر جمع گردیده اند، حاجی سیف الدین خان بیات و باقرخان بغایری دور و حوالی آنها را احاطه نموده، به نزدیک نمی توانند رفت. حسب الامر نواب صاحبقران به عهده امیرخان جلایر و اسماعیل خان خزیمه مقرر فرمود که رفته آن جماعت را دلالت نموده، به استمالت بیرون آورند.

چون خوانین مذکوره به نواحی آن جبل رسیدند، قلعه ای در نهایت استحکام به نظر ایشان درآمد، که اگر لشکر روی زمین جمع می شدند، از عهده بیرون نمی توانستند آمد. و بدین جهت در دهنه آن کوه تزلزل [نموده] و کسی به درگاه والا فرستاده عرض نمودند. بندگان صاحبقران مجدداً متاثر آسمان [تأثیر] به آن جماعت مرقوم و روانه نمودند که بیرون آمده، به شرف خاکبوس عتبه صاحبقرانی مشرف، و مرخص اوطان خود گردند.

سرکردگان آن طایفه از قبیل الوند پاشای مصری و بوداق آقای دیار بگری و حسن پاشای موصلی پیغام دادند که: هر گاه ارقام مطاعه صاحبقرانی به ایمان مغلظه و عهد و

پیمان مؤکده درباب مرخص نمودن ما داشته باشند، از کوه فرود آمده آنچه اموال و اسباب که در دست داریم گذاشته، روانه می گردیم. والا اینکه قسم دیگر در خاطر شما خطور نماید، تا جان در تن باقی [است] خواهیم کوشید.

خوانین مذکور چون از تصرف آن کوه عاجز بودند حتایق آن [احوال] را عرضه درگاه معلی نمودند. نواب صاحبقرانی نظر به اقتضای مروت، ارقام معدلت فرجام مؤکد به سوگندهای مغلظه نوشته، روانه نمودند.

چون فرمان واجب‌الاذعان به نظر پاشایان رومی رسید، همگی از آن قله بیرون آمده، به سجدۀ درگاه اقدس مشرف گردیدند. [نواب صاحبقرانی] ایشان را بدخلع گرانمایه خاطر جمع ساخته، اسرا و اموال و اسباب آنها را بالکلیه به غازیان بخشیده، ایشان را به امیدواری روانۀ بلاد روم نمود.

و فرمان قهرمانی به اسم کل پاشایان و بیگلربیگیان نخجوان و ایروان و غیره ولایات آذربایجان، که در تحت تصرف رومیه بود، صادر شد که باید تعویق [نموده]، در حرکت آمده، عازم اوطان خود گردند، والا آماده حرب و بیکار باشند، که به عنایت خداوندی در این چند یوم وارد [شده] و دمار از روزگار شما بر آورم.

و از آنجا معاودت به دارالسلطنه مذکور نمود، اهالی آن ولایت به رکاب بوسی شهریار عدالت مشرف [شده] و سجدۀ شکر جناب الهی را به جای آورده، سرکردگان و سرخیلان تماماً دارالسلطنه تبریز را آیین [بسته] و چراغان نموده بودند، و بندگان والا سکنۀ آن دیار را نوازشات از حد فرون گردانیدند.

در این وقت به سمع همایون رسانیدند که فرخ پشای حاکم ارومی خواهی آن نموده که مرخص و روانۀ روم گردد، چون میانه بیستون خان و آن [پاشا] کینه و کدورت سابقه بود، صاحبان غرض بدگویی آن را در خدمت نواب صاحبقران نمودند، امیر کشورستان مقرر [فرمود] که آن را نایبنا نموده، روانۀ وطن مالوف نمایند. و بعد از آن در کمال فراغت و کامرانی تکیه بر مسند جهانبانی زده متوجه بسزم و سرور گردیدند.

### ۳۴

در بیان آمدن ذوالفقار خان افغان به اراده تسخیر ارض فیض  
بنیان و وقوع سوانح آن حدود به اراده خالق کون و مکان

راویان غم‌اندوز و مهندسان روزگار جگرسوز از سرهنگان جهان و فتنهجویان دوران چنین ذکر می کنند که: در اوانی که رایات فتح آیات نادری به صوب عراق افراشته شد، برادر خود ابراهیم خان را حاکم و صاحب اختیار ارض اقدس نموده، عنان اختیار

ممالک خراسان را در کف کفایت آن نهاد، که در رقع و دفع مخالفین و متمرذین آن حدود اشتغال ورزد.

و آن عالیجاه به عیش و عشرت و شادمانی می گذرانید که در این وقت چند نفر از نواحی خواف و جام وارد [شده] و عرض نمودند که طایفه افغانه هرات یا افواج قاهره حرکت [کرده] و عازم بودند، اما مابین اللهیارخان برادر موسی خان دانکی و ذوالفقارخان و لذزمان خان ابدالی بر سر حکومت مناقشه رخ داد، و در عهدۀ تعویق افتاد. ابراهیم خان اعتنایی به اخبار مذکوره نگذاشته، بنا را بر غفلت و عجب و عیش و طرب گذاشته، از ضبط و نسق امور و ولایتداری غافل افتاد.

اما راوی ذکر می کند که: از تاریخ مراجعت نواب صاحبقران، جماعت افغانه هرات در کارسازی حرب و ستان خود مشغول، و قاصدان و جاسوسان آنها در سمت اصفهان و اردوی نادر صاحبقران به جهت تحقیق اخبارات و سوانحات بودند. تا آنکه مقدمۀ شکست اشرف افغان، و استرداد دارالسلطنۀ اصفهان گوشزد خوانین افغان گردید.

جماعت مذکوره از استماع این حالات مشوش خاطر شده، رعب و هراس بر آنها مستولی شد. عاقبت اللهیارخان از راه اصلاح درآمد، که عبث مرتکب خرابی ولایت و خان و مان شدن از عقل دور است؛ اصوب و اقرب آن است که با نادر دوران از طریق انقیاد و اطاعت درآمد، راه سلوک مسلوک یاریم. و هرگاه از راه ستیزه و عناد درآییم، چون دولت آن خداندادی است، البته مغلوب می شویم. چنانکه گفته اند:

جراعی را که ایزد بر فرزند هراتکی پف کند، ریش بسوزد

چون از مکالمۀ اللهیارخان، ذوالفقارخان و امرا کشمیر و امرا حمزه و سایر اعظام و امرای آن طایفه آگاه شدند، همگی را رشک و حسد غالب شده، بغض و عداوت سابقه که در میانه زمان سلطان پدر ذوالفقارخان [و اللهیارخان بوده از نو شدت گرفت] که ذوالفقارخان برادر احمدشاه افغان است، و در ملوک الطوائف مقدمات آن ذکر شده [که] فی مابین طایفه اللهیارخان و زمان سلطان در دارالسلطنۀ هرات منازعات و آشوب عظیمه به وقوع پیوست، و زمان سلطان در ارک محصور گشت. آخر الامر به استصواب طایفه مذکور دستۀ اللهیارخان زمان سلطان را به قتل آوردند. بعد از مدت مدید طایفه تبعۀ زمان سلطان سرانحرف از اطاعت اللهیارخان تاییده و ذوالفقارخان [را] که در آن وقت در سن سیزده و چهارده بود برداشته، به ریش سفیدی خود برقرار نمودند، و هر چند اللهیارخان اراده آن نمود که شاید تسلط بر جماعت مذکوره بهم رساند، به علت وقور جمعیت آن گروه ممکن نمی شد، و هر چند عنان اختیار در دست آن بود، نهایت روسای طوائف ذوالفقارخان در شکست و اخلال کار اللهیارخان می کوشیدند. تا اینکه بعد از ورود شاه طهماسب و نادر صاحبقران بمر هرات و مصالحه نمودن و معاودت به ارض اقدس نمودن، در آن اوان حسب الامر نواب اشرف اللهیارخان به عز ایالت و فرمانروایی دارالسلطنۀ هرات سرافراز گردید.

چون کینه و عداوت سابقه فی مابین آن دو طایفه بود، و در آن زمان ذوالفقارخان [که] از فراه آمده بود، آثار رشد و دلاوری از ناصیه آن ظاهر بود، طایفه و عشیره

آن بر سر آن جمعیت نموده، در قتل اللهیارخان و طلب خون پدر مصمم گردید. و چون اللهیارخان از چگونگی آغاز فتنه آن جماعت مطلع شد هر چند تدبیر نمود که رؤسای جماعت ابدالی را به خود متفق نماید چاره مترتب نشد. ناچار به عنوان شکار روانه انهار و جبال آن نواحی گشت. چون به حدود کافر قلعه رسید پایتجاه شصت نفر از خاصان و غلامان خود روانه ارض اقدس گردید. و شرحی به ذوالفقارخان و سایر اکابر و ریش سفیدان آن جماعت اعلام نمود که: هر چند شما اراده قتل من نمودید انشاء الله رفته نادر صاحبقران را یا لشکر قیامت اثر آورده، به نحوی از شما انتقام یکشم که در داستانها باز گویند. و به سرعت وارد ماروچاق [شده]، و کوچ و کلفت خود را آنجا گذاشته، با موجود قلی خان حاکم آنجا وارد ارض اقدس گردید.

و ابراهیم خان تواضعات بزرگانه و تملقات خسروانه به عمل آورده، حقیقت ورود آنرا عرضه داشت دربار صاحبقران دوران نمود. و حسب الامر مقرر شد که لازمه همان نوازی و مراسم مراعات و دلجویی نسبت به آن به عمل آورده، نحوی نماید که غبار ملال و رنجش پیرامون خاطرش نگرند. که بعد از انتظام امور عراق و آذربایجان وارد آن دیار [خواهیم شد] و [کارها] بروفق مدعای اللهیارخان به عمل آمده، و کماکان آنرا به ایالت هرات سرافراز خواهیم فرمود.

و چون مشارالیه از مضمون فرمان عالی اطلاع یافت، کمال ابتهاج و سروریدان رخ نموده، در خدمت ابراهیم خان در ارض اقدس مشغول بود.

اما چون اللهیارخان عازم مشهد مقدس گردید، همگی سرکردگان افغان سرجمع شده، ذوالفقارخان را حاکم و صاحب اختیار خود نمودند. و بعد از آن به خیال افتادند که هر گاه جمعیت نموده، رفته ارض اقدس را تصرف نماییم، و اللهیارخان را به دست آورده به قتل آوریم، دیگر قوت حرکت و جمعیت در نادر دوران نخواهد ماند. و بعد از تصرف ولایت خراسان، به نحوی که محمود افغان رفته دارالسلطنه اصفهان را تصرف نمود، ما نیز رفته مملکت خراسان را به ضبط دولت خود در آوریم. همگی این رای را پسندیده، با موازی هیئده هزار کس از دارالسلطنه هرات در حرکت آمده، عازم ارض فیض مثال گردیدند.

چون خیر حرکت سپاه افغانه گوشزد ابراهیم خان گردید، مشارالیه به اطراف وجوانب و بلوکات و توابعات ارض اقدس آدم فرستاده، قریب ده هزار کس از غازیان ایوردی و اکراد قزایی و بغایری و غیره مجتمع گردیده، در سرانجام قلعه داری کوشیده، مستعد مجادله و محاربه گردیدند.

و از آن جانب ذوالفقارخان ابدالی با سپاه دریا امواج به شوکت و اقتدار تمام به تاریخ شهر محرم الحرام سنه ثلث و اربعین و مایه بعد الالف من الهجرة النبویه [۱۱۴۳] که آفتاب در برج سرطان بود وارد نواحی ارض اقدس گردیده، در منزل طرق دوشب

۱- جهانگشا ص ۱۳۲: اللهیارخان بامودود قلی خان حاکم سرخس، سه روز پیشتر از ورود افغانه وارد ارض اقدس گردید.

۲- جهانگشا: هشت هزار نفر.



توقف [نموده] واز آنجا در حرکت آمده، در بقعه خواجه ربیع نزول احلال نمود، و به اطراف وحوالی آنجا چپا و انداخته، به تاخت و تاز مشغول شدند، و اکثر از قصبهجات آن نواحی را به تصرف آورده، کان آنها را قتل و اسیر نمودند. سه یوم فاصله با گروه انبوه در حرکت [آمده] و به دور قلعه ارض اقدس چون شعله آتش صف آرا گردیدند، و از آن جانب ابراهیم خان، به اتفاق رحیم خان گرایلی و جمعی دیگر از خوانین و سرکردگان تکیه بر کرم ملک منان نموده، با سپاه فیروزی دستگاه و توپهای آتشفشان از دروازه دستگرد؟ بیرون آمده، در مقابل سپاه افغان صفوف معركة جدال را از توپ و زنبورک آرایش دادند، و پشت به حصار بنای محاربه گذاشتند.

و از آن جانب ذوالفقارخان به آراستن جنود خود پرداخته، از طرفین ناله نای رزمی و صدای کوس حربی و دهاده مبارزان نامی و صهیل اسبان کاری از ذروه سپهر برین گذشته، دلیران طرفین بر مراکب فتنه و شین سوار، و قاصدحیات یکدیگر گردیدند، و محمدیگ جولہ که از نامداران بود، قدم در [میدان] کارزار گذاشته، طرید و نبرد دلاوری را به تقدیم رسانید، که از آن جانب امان الله افغان با فوجی از نامداران داخل معركة شده، قاصد جان یکدیگر شدند.

چون هنگامه گبرودار بر کیودی فلك نیلگون حصار بلند گردید، محمدیگ نامدار چند نفر از اقاغنه را بر خاک هلاک افکنده، و از دو دانگه میدان خود را بر سمت جنوب میمنه راست گرفته، و جماعت افغان به هیئت اجتماعی حملات متواتر نمودند، و طاهریگ توپچی باشی حسب الفرموده خان توپهای ثعبان کردار و جزایرهای مردم خوار را بدان گروه آتش داد، که صفوف آن طایفه را برهم دریده، و سرو نست نامداران و یهادران در آن معركة میدان چون مرغابی اکثری در هوا و اکثری در میان خون هیجا به غلتیدن درآمد. و خون به طریق رود جیحون در آن صحرای واژگون جاری گردید.

و جماعت افغان گاه از صدمه توپ و تفنگ و ضرب زنگ از میدان کارزار پا بر عقب نهاده، و گاه مضاعف جمعیت نموده به محاربه می شتافتند، و آن روز تا غروب فیما بین جنگ و جدال بود، و چون آفتاب روی در احتجاب آورد، آن دو لشکر از هم جدا شده، روی به آرامگاه خود نهادند.

ابراهیم خان به اصل قلعه آمده، در آن شب به محافظت و محارست قلعه داری لازمه اهتمام به عمل آورد، و چند یوم مجادله را موقوف، و در کارسازی حفر خندق و متانت و استحکام بروج قلعه سعی نمود. و جماعت افغان در حوالی و حواشی و توابع بدنه و غارت مسلمانان مشغول بودند، و [غازیان قزلباش] اکثر روزها بیرون رفته اظهار حیاتی می نمودند.

در این وقت به سمع عالی رسانیدند که: باقرخان بغایری با موازی سه هزار کس، فردا که هشتم محرم است، از سمت درب عیدگاه وارد می گردد. ابراهیم خان در آن روز